

حقیقت خود را یک شخص تصور باید نمود که تمیز تمام طبیعت اوست بکلیت  
چو بر خفا و مرتبه نبات بهولایان بحسب میلان نشانا مرتبه حیوانی و مرتبه  
بالطریق قدرت حسن و جودت و مرتبه انسان شخص مصلو باعتبار آیات و  
رباعی که هست جمادات در رنگت و در نامدشوق تو برض نکست و حیوان  
اثر نبات ناسبت است ای زرعیمان این بدانید نکست و امان خاگ خاک را ناسبت  
اعوش جرح شوخی نازید است بشو در دست کردت نازید است بهر چه خوش  
مشرر آوازید است مینا غبت بنام تری فال نیزه ایسند هره در نشان نیزه  
خلق عیاره هم نیزه بال نیزه در عالم که وحشت دل بال نیزه عفا پر شک نیزه پرواز  
پید است نیزه میگرد کل انان نشان جسمه که بر نوبت چه بر این شمع آفتاب  
که ساز صوت حرف نه انکت نامه کس بر در در بر حیرت انچه است  
نیال غازی پید است ای بطراوت از ان ترش نیزه عدم از استی غرور ندر ای  
بهوشنت چه بر زواکش از عالم عدم ناکش نه خاک کس نشو و محرم عدم انجام  
هسته واری غازی پید است یا ران و اوع انچه و بنم طن کنیده رواری دور  
قله و حیرت و طن کنیده در بنجودی آینه سهر چه کنیده ایند بشیند غاضای  
زین کسکه برده کلنار پید است که بر بطش خجای تعین بم زیند یا انچه  
لوح وجود عدم زیند جز دل بهر چه در نظر آید قلم زیند دل نیزه فقط قلم  
پید است هر که به نیازی بمت رقم زیند مسر بر نیال برت حجاب  
باش بره معا اهل اقباب نیست کردیره بقین نو محجوب خواب نیست

نقش  
مستتره  
روزه

بخطه

بخطه زنجبیلی از حباب نیست بهر ما دست آینه بر و از پید است گوی شفق  
ادب آتش پرده ادب محیط شقی و ویش مهر و در کاستن فزون انچه از پید  
صفا از خلاصا ببری پیش سپرد اقبال کم زدن که از پیش سپرد در کاستن  
فزون انچه از پید است انچه کسرم بر میدار از سنا ز محرم خا موش است محرم  
او از محرم شستن پر خیشال ز پرت و از محرم دیو کاسی چه می رسدش ناز محرمی  
پید است از پرون کوه راز پید است در افرا دنوع انان بر طبا یعنی حکم  
اشیای کوه غالب است ناکزید است از سنانان تر بر و تلاش و از امر  
تأثیری اسمای الترتسلط دارد به اختیار در غدر تحصیل محاش نیزه که  
متعلق مستلزم تعلق تشبیه بر ترود ارا لیت و خاص نسبت نیزه و  
وی پروای راقی عالم مشغول حاصل فضل مشر منعم سر کرم دستگاه کوزه  
بکاری وضع پیدان افتاده است یک پرده ز سنا ز این ان نازک  
متان عنارم حکم هیچ آینه در نیزه اگر سر با سحر بلا هم شدت زکم  
بهر نیزه نشد ز سنا ز منجه عنوان چه فی غره شمع دیگر پرافان جز انیک  
بارب درین نیستان بر نوا می شکر کنیده براه سعی کامم از طبعش رسد خرامم  
شس جواغوش نشان که در اسک از خاک بر کنیده هم از فسون اهل طرازی  
بجا گرفته است نیزه نازی هماد مشر منفس کدازی عنان این به خنکیده  
کاه غفلت کین مارا نشان ز کان نشد کوه طهید چون خفته بنای کیک  
سایه اش ز بر بر کنیده جو موج عکسیت بدسره با تلاش شوق ادب نقاش

King Saud University  
بایست  
میسر